

دستور زبان فارسی در قفقاز

دکتر محمدعلی موسی زاده^۱، دکتر محمد طاهری خسروشاهی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

دانش آموخته دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ایران

چکیده

بر اساس شواهد تاریخی و مستندات فرهنگی، سرزمین قفقاز، دارای اشتراکات تاریخی و پیوندهای فرهنگی دیرینه‌ای با ایران و مردمان آن است. یکی از این حوزه‌های مشترک که تأثیرات دو سویه فراوانی از روابط فرهنگی و تاریخی ایرانیان و ملت قفقاز، در روزگاران دراز پدید آورده است، مسائل ادبی و حوزه تنبغات شعری و تحقیقات مربوط به زبان و ادبیات است. بررسی‌های نقدشناختی آثار گویندگانی چون نظامی گنجه‌ای، خاقانی شروانی، مجیر بیلقانی، واله داغستانی و ... نشان می‌دهد که زبان شعری این سخنوران، نمی‌تواند با این شاعران آغاز گردد و در سخن همان‌ها به اوج پختگی برسد. بی‌گمان در این میان، سنت و سابقه‌ای در کار بوده و صد هزار دریای هنر و فضیلت پیش از آن دست در کار آفرینش هنری بوده است تا بزرگانی چون خاقانی و نظامی و مجیر از میان آن‌ها سر برآورند. در این میان، یکی از شاخه‌های مهم جریان زبان و ادب فارسی در قفقاز، تألیف کتاب‌های دستور زبان و لغت‌نامه‌های فارسی است. نگاهی به سیر تاریخی تدوین و تألیف این کتاب‌ها نشان می‌دهد که پیشگامان تألیف کتاب‌های فرهنگ لغات و دستور زبان فارسی، نویسندگان قفقاز بوده‌اند. در تاریخ تدوین کتاب‌های دستور زبان، سرزمین‌های قفقاز نقش بسیار مهمی دارند. این سرزمین یا خاستگاه مادری مؤلفان کتاب‌ها بوده‌اند و یا پذیرنده مؤلفانی غیربومی که در آن ناحیت ساکن شده‌اند. ما در این مقاله ابتدا نگاهی کلی به تاریخ دستورنویسی و لغت‌نامه‌نگاری در قفقاز می‌کنیم و سپس با رعایت اختصار و ایجاز، به معرفی چند تن از مؤلفان کتاب‌های لغت و دستور زبان فارسی می‌پردازیم.

کلید واژگان: فرهنگ لغت، دستور زبان فارسی، قفقاز، جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰

^۱E-mail: mmousazadeh@tabrizu.ac.ir

^۲E-mail: taherytabriz@yahoo.com

ارجاع به این مقاله: موسی زاده، محمدعلی، طاهری خسروشاهی، محمد، (۱۴۰۰)، دستور زبان فارسی در قفقاز، زبان و ادب

فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز). 10.22034/PERLIT.2021.48083.3180

مقدمه

سرزمین قفقاز (شامل سه کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و جمهوری خودمختار داغستان در روسیه)، دارای پیوندهای تاریخی و فرهنگی دیرینه‌ای با ایران و مردمان آن است. مردمی که در این گستره جغرافیایی زندگی می‌کنند، در گذشته‌های دور، سرگذشتی یکسان با ایرانیان داشته‌اند. ایرانیان از کهن‌ترین ایامی که در تاریخ شناخته است، نفوذ فرهنگی ژرف و گسترده و استواری در اران داشتند و هرگاه دولت مرکزی نیرومندی در ایران بر سر کار می‌آمد، بخش‌های پهناوری از ناحیه قفقاز، در درون مرزهای سیاسی ایران جای می‌گرفت.

قفقاز، دست‌کم، روزگارانی دراز، در حوزه سیاسی ایران و در سرتاسر تاریخ، بخشی از حوزه «ایران فرهنگی» بوده است. نام‌های بسیاری از روستاها و شهرهای این منطقه، حکایت از این دارد که این سرزمین، یکسره در جهان ایرانی بوده و با دیگر نواحی ایران، فرهنگی یکسان داشته است. حتی آتشکده‌هایی که ویرانه‌های آنها در جای‌جای اران باقی مانده است، نشان می‌دهد که برخی از مردم این ناحیه، در دین خود نیز با مردم ایران پیوستگی‌هایی داشته‌اند.

سابقه پیوند میان ایران و ارمنستان به دوره عصر مفرغ می‌رسد، چنان‌که اشیاء مفرغی لرستان را اکنون گه‌گاه به کیمریان که از راه قفقاز به ایران درآمدند، نسبت می‌دهند. اورنتس، پایه‌گذار دودمان اورنتیان در ارمنستان (۴۰۱-۳۴۴ ق م) که نام او برگرفته از ائورند (aurand) اوستایی (توانا، پهلوان) است، شاهدخت رودگونه، دختر اردشیر دوم، شاهنشاه هخامنشی (۴۰۴-۳۶۰ ق م) را به زنی داشت و پسرش اورنتس دوم که پس از پدر به تخت شاهی ارمنستان برآمد، نوه دختر اردشیر بود. در نبرد آربلا (اربیل) که در یکم اکتبر ۳۳۱ ق م میان داریوش سوم هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ ق م) و اسکندر مقدونی (۳۵۶-۳۲۳ ق م) درگرفت، چهل هزار پیاده و هفت هزار سواره ارمنی شاهنشاه هخامنشی را یاری می‌دادند.

در ایبریا / گرجستان منصب اسپاست که لقبی ایرانی بود، در دست عضوی از دودمان شاهی بود که مقامش بلافاصله پس از پادشاه قرار داشته است. در گرجستان کسانی که به نیابت پادشاهی می‌رسیدند لقب ایرانی پیتیاخش یا ویتخشه داشتند. این لقب که برابر با شهربان ایرانیان بود این حدس را برمی‌انگیزد که پیتیاخش‌ها کارگرانی بودند که ایرانیان آن‌ها را برای چشم‌گماردن بر کارهای پادشاهان ایبریا می‌فرستادند. همچنین باید گفت تفلیس از روزگار ساسانیان از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود و از همان اوایل گسترش اسلام به تصرف مسلمانان درآمد، رفته‌رفته با اسلام آوردن

گروهی از گرجیان و در آمدن گروه‌هایی از فاتحان مسلمان به تفلیس، فرهنگ اسلامی و ایرانی در آن شهر رواج گرفت.

یکی از حوزه‌های فرهنگی که تأثیرات دو سویه فراوانی از روابط فرهنگی و تاریخی ایرانیان و ملت قفقاز در روزگاران دراز پدید آورده است، مسائل ادبی و حوزهٔ تبعات شعری و تحقیقات مربوط به زبان و ادبیات فارسی است.

گرجیان به داستان‌های غنایی و ادبیات حماسی ایران علاقهٔ فراوان یافتند. آشنایی با شاهنامه در ارمنستان اندکی پس از درگذشت فردوسی (۴۱۱ تا ۴۱۶ ق) آغاز شد. در رسالهٔ گریگور ماگیستروس (۱۰۵۸-۹۹۰ م / ۳۸۰-۴۵۰ ق) شاعر بزرگ ارمنی، بارها به فصل‌های گوناگون شاهنامه، به‌ویژه خوان سوم از هفت‌خوان رستم، اشاره کرده است. دلبستگی ارمنیان به قهرمانان اساطیر ایران چندان بود که در ساسونتی داویت که اثر ملی ارمنیان به شمار می‌آید، زال برادر داویت شناسانده شده است.

نظامی، خیام، سعدی، حافظ، جامی و امیر خسرو دهلوی از شاعران کلاسیک زبان فارسی هستند که آثارشان به ارمنی ترجمه شده و در ارمنستان به چاپ رسیده است. ادبیات معاصر فارسی نیز به همت ارمخیا به ارمنی شناسانده شده و در ارمنستان خوانندگان فراوان دارد. سابقهٔ پیوندهای فرهنگی ایران و گرجستان در دورهٔ اسلامی از هزار سال نیز فزون‌تر است. ترجمهٔ شاهنامهٔ فردوسی و ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی به گرجی نخستین ترجمه‌هایی هستند که از این دو اثر فارسی به زبانی دیگر شده است.

در همین دوره که شوتا روستاولی (ح-۱۱۷۲ - ح-۱۲۱۶ م) منظومهٔ پرآوازه‌اش پلنگینه‌پوش را می‌نوشت نام قهرمانان شاهنامه و جنبه‌های اسطوره‌ای آنها در اثرش بازتاب فراوان یافته است. در این دوره آشنایی گرجی‌ها با ادب فارسی سبب پیدایی و پیریزی ادبیات نوین گرجی شد. در حقیقت شاهنامه روزگاری در میان گرجیان آوازه یافت که این مردم دورهٔ زندگی تازه‌ای را می‌گذراندند و از همین روی جلوه‌های میهن‌دوستی که تار و پود شاهنامه را می‌سازد در نوشته‌های گرجیان حضوری گسترده دارد. شرف‌الدین ابوالفضل حییش بن ابراهیم تفلیسی (ح-۵۱۵ - ح-۶۰۰ ق) که در همین دوره زندگی می‌کرد بسیاری از تألیفات پرشمارش را به فارسی نوشته است.

سروده‌های گویندگانی چون نظامی گنجه‌ای، خاقانی شروانی، مجیر بیلقانی نشان می‌دهد که شعر فارسی در ناحیهٔ اران، نمی‌توانست با این شاعران آغاز گردد و در سخن همان‌ها به اوج پختگی

برسد. بی‌گمان در این میان، سنت و سابقه‌ای در کار بوده و «صد هزار دریای هنر و فضیلت» پیش از آن دست در کار آفرینش هنری بودند تا بزرگانی چون خاقانی و نظامی از میان آنها سربرآورند. اسدی توسی در سده چهارم، منظومه گرشاسب‌نامه را به تشویق و درخواست امیر ابودلف شیبانی (۴۵۸هـ)، فرمانروای نخجوان سروده و به او پیش کش کرده است. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل لغت اسدی توسی) در همین ایام، در میان شاعران دربار آل زیار، از شاعری به نام «کفایی گنجه‌ای» نام برده شده است (نفیسی، ۱۳۴۴: ۱۹).

دودمان‌های کوچکی که در ازان فرمانروایی می‌کردند، همه هوادار فرهنگ اسلامی و ایرانی و مشوق زبان و ادب فارسی بودند. در اشعار شاعران این دیار، صدها بیت می‌توان یافت که در آنها، از ایران چنان سخن می‌رود که گویی این سرزمین همان جایی است که شاعر در آن زندگی می‌کند. حکومت شروانشاهان در این منطقه، یکی از عوامل رونق شعر فارسی و رشد فرهنگ ایرانی بود. شروانشاهان خود را از سلسله ساسانیان می‌دانستند و گویندگان شعر فارسی از جمله مجیر بیلقانی، ابوالعلاء گنجوی، فلکی شروانی، نظامی و خاقانی و دیگران را از حمایت‌های خود برخوردار می‌کردند (برای مطالعه بیشتر تر نک: ش عردوست، ۱۳۷۴: ۴ و هادی حسن ۱۳۷۸: مقاله تاریخ شروان). مجموعه کم‌نظیر *نزهة المجاس* جمال‌الدین خلیل شروانی در سده هفتم هجری که حاوی رباعیاتی از پارسی‌گویان قفقاز است، نشان می‌دهد که شعر فارسی در این دوره به‌طور چشم‌گیری گسترش یافته بود. اغلب شاعرانی که آثارشان در *نزهة المجاس* است، از شروان، گنجه و تفلیس هستند. (نک: *نزهة المجالس*: مقدمه محمدامین ریاحی). از دیگر گویندگان این دوره می‌توان به عمادالدین نسیمی از شماخی، شیخ ابراهیم گلشنی از بردعه قره باغ، و هندوشاه بن سنجر از نخجوان اشاره کرد. در سده‌های بعد و مقارن دولت صفوی در ایران، حبیبی برگشادی و نطقی شروانی و شاکر شروانی از پارسی‌گویان برجسته قفقاز بودند.

از وجوه دیگر حیات شعر و ادب فارسی در قفقاز، به‌ویژه جمهوری آذربایجان، می‌توان به تشکیل مجالس ادبی و انجمن‌های شعری اشاره کرد. در این میان، قره‌باغ و به‌ویژه شهر شوشا، کانون اصلی این مجالس بود. انجمن ادبی «مجمع الشعرا» در باکو، محل گردآمدن فارسی‌سرایان بادکوبه بود که با دو مضمون محوری «اسلام» و «وطن»، در قالب سبک عراقی شعر می‌سرودند. از دیگر محافل ادبی می‌توان به «بیت الصفا» در شماخی، «مجلس فراموشان» در شوشا، «انجمن گلستان» در قوبا و «فوج الفصحا» در لنکران اشاره کرد.

«مردم قفقاز در جنبش‌های بیداری ایرانیان در دوره‌های پیش از مشروطه نیز، سهم ارزنده‌ای داشته‌اند. نزدیکی قفقاز به تبریز و آمد و شد ساکنان این شهرها، چنان تأثیری در اندیشه‌های یکدیگر داشت که در دوران جنبش مشروطیت، تبریز «سنگر آزادی انقلاب» لقب گرفت. با وجود آسیب‌های فراوانی که پس از شکست انقلاب روسیه بر پیکره قفقاز فرود آمد، در دوره استبداد صغیر که تبریز در محاصره نیروهای دولتی افتاد، شمار زیادی از اهالی مؤمن و انقلابی قفقاز به یاری تبریز شتافتند و در کنار مجاهدان تبریز با قوای متخاصم دولت استبداد جنگیدند» (انوشه، ۱۳۸۲: مقدمه). مثلاً روزنامه ملا نصرالدین که به تناوب در تبریز و باکو منتشر می‌شد و کسانی چون میرزا علی‌اکبر صابر و محمدسعید اردوبادی در آن قلم می‌زدند، خوانندگان فراوانی در ایران، به‌ویژه در آذربایجان و تبریز داشت و روزنامه‌نگارانی چون علی‌اکبر دهخدا و سیداشرف‌الدین نسیم شمال، از آن تقلید می‌کردند و حتی عین عبارات ترکی را به فارسی برمی‌گرداندند.

با این‌که روسیه تزاری با تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای، سرنوشته بخش عمده قفقاز به‌ویژه جمهوری آذربایجان را از ایران جدا کرد، هم‌چنان پیوندهای فرهنگی و تاریخی ایران و قفقاز ادامه یافت.

نکته جالب این است که در روزگاران گذشته. به‌ویژه در دوره قاجار، اگر در میان دولت‌ها، کشمکش و کشاکشی می‌رفت و انگیزه توسعه‌طلبی دولت‌ها، آن‌ها را به جان هم می‌انداخت، فرهنگ برتر در میان مردم قفقاز و به‌ویژه جمهوری کنونی آذربایجان، فرهنگ اسلام و ایران بود و در میان مردم صلح کل برقرار بود و هر یک از گروه‌های قومی یا دینی، بی‌آن‌که باهم درآویزند، به هم درمی‌آمیختند و در کنار هم زندگی می‌کردند. چنان‌که در سده‌های پیشین نیز چنین بود؛ مثلاً مادر خاقانی، مسیحی، مادر مجیر بیلقانی، ارمنی تبار و مادر نظامی گنجه‌ای، کُرد بود.

به هر تقدیر، اگرچه اکنون ساکنان قفقاز، در بیرون از مرزهای سیاسی ایران زندگی می‌کنند و پس از جدا شدن از امپراتوری فروپاشیده شوروی سابق، راه جداگانه‌ای برگزیده‌اند، حقیقت این است که ما ایرانیانی که در این سوی مرزهایی که دیگران میان ما کشیدند زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم بزرگانی چون خاقانی، نظامی، حبیب تفرسی، عبدالکریم ایروانی، هندوشاه نخجوانی و دیگرانی را که به زبان ما سخن گفته‌اند، جدا از ایران فرهنگی بخوانیم با این حال نیز نمی‌توانیم دریغ از روزگاری نخوریم که یک دل و در یک پیکر بوده‌ایم.

مقدمه‌ای بر تألیف کتاب‌های دستور زبان فارسی در قفقاز

یکی از شاخه‌های مهم جریان زبان و ادب فارسی در قفقاز، تألیف کتاب‌های دستور زبان فارسی است. نگاهی به سیر تاریخی تدوین و تألیف این کتاب‌ها نشان می‌دهد که پیشگامان تألیف کتاب‌های فرهنگ لغات و دستور زبان فارسی، نویسندگان قفقاز بوده‌اند. در تاریخ تدوین کتاب‌های دستور زبان، سرزمین‌های قفقاز نقش بسیار مهمی دارند. این سرزمین یا خاستگاه مادری مؤلفان کتاب‌ها بودند و یا پذیرنده مؤلفانی غیر بومی که در آن ناحیت ساکن شده‌اند. ما در این مقاله ابتدا نگاهی کلی به تاریخ دستورنویسی و لغت‌نامه‌نگاری در قفقاز می‌افکنیم و سپس با رعایت اختصار و ایجاز، به معرفی چند تن از مؤلفان کتاب‌های دستور زبان فارسی در منطقه قفقاز می‌پردازیم.

تألیف کتاب‌های دستور زبان فارسی

«دستور زبان» عنوان عمومی کتاب‌هایی است که شیوه درست گفتن و درست نوشتن زبانی را می‌آموزند. این کتاب‌ها برخلاف نام خود، دستوری برای سخن گفتن یا نوشتن نیستند، بلکه قانون‌مندی‌های موجود زبان را نشان می‌دهند (فرهنگ‌نامه ادب فارسی، ۱۳۷۶: ذیل مدخل دستورنامه). قاعده کلی تألیف کتاب‌های دستور زبان این است که معمولاً نویسندگان دستور زبان، کسانی هستند که زبانی که قواعدش را می‌نویسند، زبان مادری آنها نیست و برای آموختن زبان مقصد، به قواعدی مدون نیاز دارند؛ به عبارتی، چون قواعد صرف و نحو و اشتقاق هر زبان برای اهل آن، تازگی ندارد، اهل هر زبان، لزومی برای تدوین قواعد صرف و نحو زبان خود نمی‌دیدند، دستور آن زبان هم برای آموزش کسانی که به زبانی دیگر سخن می‌گفتند، نوشته می‌شد. بر اساس همین قاعده کلی است که تألیف دستور زبان فارسی نیز در سرزمین قفقاز که ساکنان بومی آن به زبانی غیر از فارسی تکلم داشتند، دارای پیشینه‌ای تاریخی و سابقه‌ای کهن است. نخستین مباحث مربوط به دستور زبان فارسی، در قالب مقدمه‌هایی کوتاه بودند که در صفحات آغازین کتاب‌های مربوط به عروض و قافیه و به ویژه لغت‌نامه‌ها نوشته می‌شد. مؤلفان این گونه فرهنگ‌های لغت، به منظور ارائه اطلاعاتی از زبان مقصد، ابتدا توضیحاتی ضروری درباره ساختار نحوی کلمات و واژگان آن زبان می‌دادند و در ادامه به کار معنای لغات می‌پرداختند (نک: مقدمه المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی و مقدمه مؤیدالفضلاء، محمدبن شیخ لاد دهلوی).

«باید دانست که فرهنگ‌نویسان بیگانه، هر یک مقدمه‌ای برای فرهنگ خود ترتیب داده و در آن، دربارهٔ تعریف زبان فارسی دری و پهلوی و تاریخ و قواعد آن سخن گفته‌اند و آنها را در حقیقت، باید در زمرهٔ نخستین طرح‌های دستور زبان فارسی به شمار آورد. انشانویسان نیز به دست‌نویسی یاری رسانده‌اند.» (رشنوزاده، ۱۳۸۳: ۳۸۱)

ما در این بخش از مقاله، ابتدا تصویری کلی از شواهد و قرائن «لغت‌نامه‌نگاری و دست‌نویسی در قفقاز» بیان می‌کنیم و پس از بیان مقدمه‌ای کوتاه، به معرفی چند اثر در این حوزه، صرفاً در جمهوری آذربایجان می‌پردازیم.

دورنمایی از لغت‌نامه‌نگاری و دست‌نویسی فارسی در قفقاز

براساس شواهد موجود، نخستین لغت‌نامه در زبان فارسی توسط «قطران تبریزی» و در سدهٔ پنجم هجری در تبریز نوشته شده است. اگر چه اینک اثری از این کتاب در دست نیست، با وجود این، احتمالاً نام این اثر «**تفاسیر فی اللغه الفریس**» بوده است (ذبیح‌الله صفا، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۵۱). کتاب دیگری که در همین قرن تألیف شده و عمدتاً به عنوان نخستین فرهنگ لغت فارسی از آن یاد می‌شود، «**لغت فرس اسدی**» است. به اعتقاد برخی از محققان، اسدی توسی این لغت‌نامه را برای آن نوشت «تا شاعران معاصر او در قفقاز و آذربایجان {ایران} بتوانند مشکلات خود را به وسیلهٔ آن مرتفع سازند» (شعر دوست، ۱۳۷۴: ۴).

اسدی توسی از ملازمان رکاب فرمانروایان شیبانی نخجوان بود و هیچ دور نیست که این فرهنگ لغت را به درخواست ابودلف حکمران ایالت نخجوان نوشته باشد. اگر چه علت مهاجرت اسدی به نخجوان پوشیده است، ولی علامه دهخدا احتمال داده که «پس از انقراض غزنویان و استیلای سلاجقه بر خراسان که دولتشان نوحاسته بود و دشمنان بسیار داشت، فرصت شنیدن اشعار و همنشینی او را نداشته و مجالی برای اسدی در اقامت خراسان نمانده و به آذربایجان که شعر فارسی پیش شهریاران و امرای آن رواج داشت، سفر گزیده بود» (لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل لغت اسدی توسی). در این میان باید از یک نویسنده پرکار دیگر گرجستان قفقاز، در سدهٔ ششم هجری یعنی «حییش تفلسی» سخن بگوئیم. «آثار فارسی او به داشتن ویژگی‌های لغوی، صرفی و نحوی و مباحث دستور زبان فارسی ممتازند و از اهمیت فراوان برخوردارند» (اختر رسولی، ۱۳۸۲: ۲۰۹؛ ذیل مدخل حییش). اثر ممتاز او در لغت «**قانون ادب**» نام دارد.

در ادامه این سلسله باید از اقدام ارزنده «هندوشاه نخجوانی» سخن گفت. وی مؤلف نام آشنای تاریخ تجارب السلف می باشد و به سال ۷۳۰ قمری وفات یافته است. هندوشاه از مردم کیران - شهری نزدیک بیلقان - است (عزیز دولت آبادی، ۱۳۷۰: ۲۹۱).

اثر معروف این نویسنده قفقازی، «**صحاح العجم**» نام دارد که فرهنگی فارسی به ترکی است. البته چنان که در ادامه بیان خواهد شد، برخی این اثر را از هندوشاه نمی دانند و آن را از تألیفات پسر هندوشاه یعنی شمس منشی تصور می کنند (سعید حمیدیان، ۱۳۶۱: ۲۸).

در ردیف فرهنگ نویسان قفقاز که در مقدمه کتاب خود به مباحث دستور زبان فارسی نیز اشاراتی کرده است، پس از هندوشاه نخجوانی، نوبت به فرزندش شمس الدین محمد، معروف به «شمس منشی» می رسد. نام این فرهنگ «**صحاح الفرس**» است که البته در برخی متون - از جمله فرهنگ جهانگیری - از آن به نام «فرهنگ محمد بن هندوشاه» یاد شده است. شمس برخلاف پدر، فرهنگ خود را «فارسی به فارسی» کرده و در سال ۷۲۸ قمری تألیف آن را در تبریز به پایان برده و آن را «به خواجه غیاث الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل الله هدیه کرده است» (بهرام معصومی، ۱۳۸۲: ۳۵۷؛ ذیل مدخل صحاح الفرس).

مهم ترین وجه اهمیت این فرهنگ، وجود اطلاعات باارزش در ارتباط با تاریخ ادبیات فارسی و مباحث دستور زبان فارسی است. مؤلف در این اثر از یکصد و چهل شاعر نام برده و شواهد شعری نقل می کند. حسن عمید معتقد است شمس منشی این کتاب را «در تصحیح لغات طوایف فرس و تنظیم و تکمیل کتاب لغت فرس اسدی، به وضع و ترتیب صحاح اللغه جوهری تصنیف کرده است» (حسن عمید، ۱۳۷۵: ۱۳).

در سده دهم هجری، فرهنگ نویسی فارسی و اشارات به مباحث دستور زبان فارسی، عمدتاً در سرزمین هندوستان انجام می گرفت. «یکی از علل عمده این امر، توجهی بود که در عهد اکبرشاه به ادب فارسی در دربار مغول هند ایجاد شده بود. ادبای آذربایجان نیز در این نهضت ادبی [= تألیف فرهنگ های فارسی] سهمی به سزا داشتند. علی یوسف شروانی و خلف تبریزی از فرهنگ نویسان دربار اکبرشاه بودند» (شعردوست، ۱۳۷۴: ۱۲۵).

مقارن سده یازدهم، همزمان با نهضت لغت نامه نویسی و طرح مباحث دستور زبان فارسی در قفقاز، چند فرهنگ عمده نیز در آذربایجان ایران تألیف گردید؛ از جمله می توان به «**برهان قاطع**» از محمدحسین خلف تبریزی (۱۰۶۲ قمری) «**فرهنگ عباسی**» از محمدرضا شفای تبریزی که

آن را به عباس میرزا نایب‌السلطنه تقدیم کرد و نیز «برهان جامع» اثر محمد کریم بن مهدی‌قلی تبریزی اشاره کرد. مهدی‌قلی تبریزی (صاحب برهان جامع) در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «چون احتیاج مردم به لغت فارسی بسیار است و تحصیل لغات مبسوطه به اکثر ناس غیرمقدور و دشوار، لهذا به توفیق سبحانی همت نموده مجموع لغات مستعمله برهان و جهانگیری را درج نموده بحمد الله کتابی شد مفید و مختصر و جامع» (به نقل از: عمید، ۱۳۷۵:۱۳). مؤلف ریحانه الادب از فرهنگی به نام «مفتاح البدایع» اثر «وحید تبریزی» در این سده نام می‌برد. وحید تبریزی از سخنوران گمنام آذربایجان در سده دهم هجری است که تالیفات سودمندی در حوزه فرهنگ‌نویسی، عروض و قافیه و دستور زبان فارسی دارد (برای مطالعه بیش‌تر دربارهٔ وحید تبریزی: نک: طاهری خسروشاهی، ۱۳۹۵:۳۵۷).

از دیگر آثار مطرح در زمینه فرهنگ‌نویسی و مباحث مقدماتی دستور زبان فارسی در آذربایجان ایران، در سدهٔ یازدهم و دوازدهم هجری می‌توان به «قواعد احمدیه» تألیف محمدمهدی تبریزی، «مخزن الخزاین» از محمد مؤمن حاجی کریم تبریزی اشاره کرد. هم‌چنین در این سده، در جمهوری آذربایجان کتاب مفتاح المعانی از تألیفات محمودبیک فسونی تألیف شده است (جمیله صادق‌اوا، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵: مقدمه).

اینک پس از بیان مقدمه‌ای ضروری در خصوص تاریخ «لغت‌نامه نگاری و دستورنویسی در قفقاز»، به‌عنوان نمونه، به معرفی چند اثر در این حوزه می‌پردازیم.

معرفی کتاب‌های لغت و دستور زبان فارسی در قفقاز

قانون ادب حبیش تفلیسی

شرف‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم بن محمد کمالی (تفلیس ۵۱۵-۶۰۰ق) دانشمند، ادیب، شاعر، پزشک و اخترشناس گرجستانی، دانش‌ها و زبان‌های گوناگون متداول روزگار خود را در تفلیس فرا گرفته است (رسولی، ۲۰۹:۱۳۸۲). در آثار تفلیسی، نام او حبش، حسن و حسین یاد شده و لقبش شرف‌الدین، جمال‌الدین و کمال‌الدین ذکر شده است. در آثار ادبی از او با نام شیخ ادیب و در پزشکی حکیم و مطبب یاد کرده‌اند. آثار فارسی او به داشتن ویژگی‌های لغوی، صرفی و نحوی ممتازند و از اهمیت فراوان برخوردارند (امین ریاحی، ۱۳۶۰:۶۲۰). از آثارش: وجوه قرآن به فارسی در ۵۵۸ق در قونیه نوشته شده و در شرح آن دسته از واژه‌های قرآن است که دارای معانی گوناگون هستند؛ المدخل الی علم النجوم به فارسی؛ بیان التصریف، التلخیص فی علل القرآن، صحهٔ الابدان

به عربی، کامل التذییر، بیان الصناعات به فارسی، بیان الطب به فارسی در پزشکی، بیان النجوم به فارسی در هیئت و نجوم، کفایة الطب به عربی که در ۵۵۰ ق به نام ابوالحارث قطب‌الدین ملک‌شاه سلجوقی، حاکم سیواس و آق‌سرا، تألیف کرده است (محقق، ۱۳۷۷: ۸).

مهم‌ترین اثر حبیب‌تفلیسی کتاب قانون ادب (فرهنگ لغت عربی به فارسی) است که تألیف آن را در ۵۴۱ هـ در قفقاز شروع کرده و در ۵۴۵ هـ به پایان رسانده است. قانون ادب تفلیسی یکی از ارزشمندترین واژه‌نامه‌های فارسی است و به گفته محققان «از فرهنگ‌های دیگری چون تاج‌المصادر بیهقی و المصادر زوزنی بهتر و کامل‌تر است» (معصومی، ۱۳۸۲: ۴۳۶). با وجود اهمیت کار حبیب در تدوین و گردآوری این لغت‌نامه که در مقدمه آن به مباحث دستور زبان فارسی نیز پرداخته است، متأسفانه یافتن معانی واژگان در آن کمی دشوار است. مؤلف واژگان را به ترتیب وزن هجایی و براساس حرف آخر آن‌ها مرتب کرده است. مؤلف در پایان کتاب نیز سه فصل درباره نام شاعران و بزرگان ادب، وزن‌های قیاسی و سماعی مصدرها و وزن‌های جمع افزوده است. یکی از وجوه اهمیت کار حبیب در خدمت به زبان فارسی این است که برخی واژگان و ترکیبات جدید را در فرهنگ خود آورده که در دیگر فرهنگ‌های فارسی موجود نیستند.

قانون ادب تفلیسی به سبب در برداشتن واژگان عربی به کاررفته در زبان فارسی دارای اهمیتی فراوان است و چه در روزگار خود و چه پس از آن کاری ابتکاری محسوب می‌شود. چنان‌که در دست بودن نسخه‌های گوناگون دست‌نویس از آن، بیانگر ارزش و اهمیت آن در نزد ادیبان و دانشمندان و زبان‌شناسان بوده است.

بعدها فردی به نام ابوالموهّب سعدالدین سلیمان رومی حنفی معروف به مستقیم‌زاده، این اثر را به ترکی ترجمه کرده و نام آن را «السنّة ثلاثه» نهاده است (طاهر، ۱۳۵۰: مقدمه).

قواعد صرف و نحو فارسی عبدالکریم ایروانی

حاج میرزا عبدالکریم، معروف به ملاباشی، فرزند ابوالقاسم (تولد در ایروان ۱۲۲۰- وفات در تبریز ۱۲۹۴ق) ادیب مشهور و دست‌نویس نامدار اهل ارمنستان و «از علما و فضلاء آذربایجان» (تریب: ۳۵۸) است. پدرش از دانشمندان، پزشکان و ادیبان روزگار خود بود. در عتبات نزد آقا سیدعلی کربلایی و فرزندش آقا سیدمحمد درس خواند. پس از آن به قزوین کوچید (رسولی، ۱۳۸۲: ۳۸۷). وی معلم فرزندان عباس میرزا بود و از شاگردانش می‌توان فاضل ایروانی، میرزای رشتی و میرزامحمد تنکابنی را نام برد. «چون درگذشت، پیکرش را در امامزاده سیدحمزه، معروف به مقبره حاجی

ملاباشی، در کوی سرخاب تبریز به خاک سپردند» (سجادی، ۱۳۷۵: ۱۱۰). فرزند وی صفای ابروانی (میرزا فضل‌علی مولوی) از ادیبان روزگار بود. از وی مسجد، آب انبار و تکیه‌ای بر مزار مجذوب علی‌شاه در امام‌زاده حمزه تبریز به جا مانده است (همان: ۱۱۱). از آثار او می‌توان به مختصرالعروض و رساله‌ای در قافیه اشاره کرد (صفوت، ۱۳۷۶: ۷۹).

عبدالکریم ابروانی در حوزه دستور زبان فارسی کارهای ارزشمندی انجام داده که می‌توان به «قواعد صرف و نحو فارسی» یا همان رساله «ادب‌آموز» اشاره کرد. برخی از محققان از جمله مرحوم جلال‌الدین همایی این کتاب را «نخستین اثر مستقل دستور زبان فارسی» معرفی کرده‌اند (مقدمه لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ۱۲۶).

شیخ آقابزرگ تهرانی در «الذریعه» از عبدالکریم ابروانی به عنوان نویسنده کتاب قواعد صرف و نحو زبان پارسی و مختصر عروض نام برده (آغابزرگ، ج ۲: ۱۱۴ و ج ۱۷: ۱۹۰) ولی هیچ توضیحی در خصوص مضمون، اهمیت و نظرات ارزشمند این نویسنده در زبان‌شناسی فارسی نداده است.

کتاب عبدالکریم ابروانی درباره قواعد دستور زبان پارسی در سال ۱۲۶۲ هـ (۱۸۴۶م) در تبریز به شیوه افست چاپ شده است. یک نسخه خطی نفیس از این کتاب در کتابخانه انستیتوی نسخ خطی گرجستان موجود است. این نسخه، نسخه نادری است چرا که تاکنون به نسخه دومی برخورد نشده است. در این نسخه، کتاب‌های قواعد صرف و نحو زبان پارسی و مختصر عروضی نویسنده گرد آمده است. در این نسخه خطی، تاریخی برای تألیف کتاب وجود ندارد. چنین پیداست که ابتدا از این نسخه به‌عنوان کتاب درسی استفاده می‌شد. پس ارزش آن به‌عنوان وسیله مناسب تدریس در نظر گرفته شده و چاپ آن ضروری است (صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۱۳۳).

مؤلف در مقدمه کتاب درباره علت تألیف این اثر چنین توضیح می‌دهد: این کتاب [را] برای تسهیل در کار پسر میرزا محمدعلی، فرزندان دوستانم و همه دانش‌آموزانم نوشتم. چرا که تا این زمان برای معلمان و نوآموزان کتابی آسان در خصوص قواعد صرف و نحو زبان پارسی نوشته نشده بود. تا به حال کسی در این باره فکری نکرده بود... اگرچه بخشی از مطالب {مسائل موجود در دستور} در مقدمه لغت‌نامه‌ها نوشته شده است ولی این کیفیت ناقص است. همین مطالب به اندازه یک دهم این کتاب نیستند. بدین جهت گمان می‌برم که این اثر توسط مردم پسندیده و قبول خواهد شد و به فراگیری زبان فارسی یاری خواهد رساند (ابروانی، مقدمه: ۱۳۸۷).

منشأ زبان توجه عبدالکریم ایروانی را به خود جلب کرده و او نیز مانند برخی از زبان‌شناسان سده‌های میانی این عقیده را تکرار می‌کند که زبان از طرف نیروی الهی آفریده شده است. «الله ... زبان را خزانه‌دار گوهرهای معنا کرده است» (همان). بدین جهت اگرچه مؤلف نقش زبان در میان انسان‌ها را به خوبی توضیح داده ولی منشأ زبان را به دین پیوند داده و پیدایش زبان‌ها را با مبانی دینی تحلیل کرده است.

در زمان تألیف این اثر، مسأله خویشاوندی زبان‌های ایرانی توجه دانشمندان اروپایی را به خود جلب کرده بود. اگرچه عبدالکریم ایروانی این مسئله را به عنوان هدف پیش روی خود قرار نداده ولی به آن پرداخته است. او در این اثر کوشیده است تا برخی جهات تشابه و نزدیکی میان زبان‌های ایرانی را که مشاهده می‌کرد، بیان کند. ایروانی در این اثر برای نخستین بار وضعیت زبان‌های ایرانی را بررسی کرده است.

عبدالکریم ایروانی در میان مباحث دستوری، برخی از اشعار سرایندگان شعر فارسی از جمله رودکی، انوری، خاقانی، نظامی، سعدی و حافظ را به عنوان شاهد آورده و بدین سان بر اهمیت تاریخی کتابش افزوده است.

مقالات میرزا کاظم بیگ دربندی دربارهٔ دستور زبان فارسی

میرزا محمدعلی کاظم بیگ فرزند قاسم به سال ۱۸۰۲م متولد شد و در پترزبورگ (۱۸۷۰م) درگذشت. او ادیب و زبان‌شناس معروف دربند در داغستان بود. ولی تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش که شیخ الاسلام دربند بود، فراگرفت و سپس از استادان پرآوازهٔ آن شهر، همچون محمد بحرینی و عبدالعزیز خیسکجی فلسفهٔ اسلامی بلاغت و منطق آموخت (صادق اوا، ۱۳۷۷: ۱۵۱). وی به زبان‌های ترکی، عربی و فارسی آشنا بود و از هجده سالگی اشعاری به فارسی در لغز و معما می‌سرود. کاظم بیگ پس از دستگیری پدر و تبعید به سیبری به آستراخان (حاجی ترخان) رفت و در آن شهر زبان انگلیسی آموخت و در نخستین دبیرستان شهر قازان معلم شد و در ۱۸۳۱م، به استادی دانشگاه قازان رسید و زبان‌های فارسی، عربی تدریس کرد (بارتولد، ۱۳۵۱: ۳۴۲). کاظم بیگ را به اتفاق سنکوفسکی (۱۸۵۸-۱۸۰۰م) پدر خاورشناسی روسیه می‌خوانند (رشنوزاده، ۱۳۸۲: ۴۴۴).

کاظم بیگ در شماره‌های ژوئیهٔ ۱۸۵۳م و ژانویهٔ ۱۸۵۴م مجلهٔ ژورنال آسیاتیک نقدی دوازده صفحه‌ای بر دستور زبان فارسی آلکساندر کوچکو نوشته و به برخی زمینه‌های دستور زبان فارسی در مقایسه با زبان مادری خود، یعنی زبان آذری، اشاره کرده است (بارتولد، ۱۳۵۱: ۳۴۳). مثلاً دربارهٔ

پسوند «چی» که از زبان آذری به فارسی آمده و پسوند «را» که در زبان آذری هم‌سنگ پسوند مفعول‌ساز و جز آن است، به بحث پرداخته است. دلایلی که کاظم بیگ آورده ثابت کرده است که وی نه تنها زبان فارسی بلکه لهجه‌ها و گویش‌های این زبان را نیز خوب می‌دانسته و به لهجه‌شناسی فارسی کاملاً آگاه بوده است.

بررسی تأثیر کلمات شرقی در زبان روسی از نیمه دوم سده نوزدهم میلادی شکل علمی تری به خود گرفت. گروه زبان و ادبیات روس آکادمی علوم امپراتوری روسیه در این نهضت نقش بسزایی داشت. یکی از این اقدامات، تدوین فرهنگ و دستور زبان توضیحی - مقایسه‌ای زبان روسی و دیگر زبان‌ها بود. برای این کار برخی از دانشمندان خاورشناس روسیه از جمله کاظم بیگ فراخوانده شدند. وی با هدف بررسی رابطه متقابل زبان روسی با دستور زبان فارسی به آن موضوع توجه فراوان کرد (رشنوزاده، ۱۳۸۲: ۴۴۵).

کاظم بیگ در زبان‌های ایرانی باستان هم مطالعاتی کرده بود و به نظر وی هر یک از زبان‌های ایرانی پیش از اسلام برای خود نگارش و الفبای ویژه‌ای داشته است. اما، چون تمامی آن‌ها از یک زبان اصلی آریایی ریشه گرفته‌اند، زبان‌های خویشاوند محسوب می‌شوند (صادق‌اوا، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

صاح العجم هندوشاه نخبجوانی

هندوشاه فرزند سنجر فرزند عبدالله صاحبی کیرانی، منشی، فرهنگ‌نویس، شاعر، دست‌نویس، تاریخ‌نگار و مترجم نامدار نخبجوان در سده هفتم هجری است. او از مردم کیران، شهری نزدیک بیلقان بود (دولت‌آبادی، ۱۳۷۰: ۲۹۱).

از خانواده او اطلاع چندانی در دست نیست و شاید نسبت «صاحبی» آنان برگرفته از انتساب آن‌ها به یکی از دو دستگاه صاحب‌دیوان، یعنی خواجه شمس‌الدین محمد و برادرش علاء‌الدین عطاملک جوینی بوده باشد (تاریخ جهانگشای جوینی، ۱۳۶۷: مقدمه).

هندوشاه نخبجوانی مدتی در دستگاه دیوانی ایلخانان ایران به کار سرگرم شد و در سال ۶۷۴ ق به نیابت برادرش سیف‌الدوله امیر محمود، حکومت کاشان ایران را که در آن روزگار در حوزه قلمرو حکومت خواجه بهاء‌الدین محمد (۶۷۸) و پسر خواجه شمس‌الدین محمد جوینی قرار داشت، عهده‌دار بود. یک چند نیز در دستگاه اتابکان گذرانید و از این دودمان با اتابک نصرت‌الدین احمد بن یوسف‌شاه (۹۶۵-۷۳۰ق) هم‌دوره بود (اختر رسولی، ۶۲۳: ۱۳۸۲؛ ذیل مدخل هندوشاه).

هندوشاه نخجوانی تاریخ‌نگاری ادیب و برخوردار از ذوق شاعری و فنون ادب بود و به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی و پهلوی (فارسی میانه) و به‌ویژه علم لغت فارسی و مباحث دستور زبان فارسی تسلط داشت. شمس‌الدین محمد نخجوانی، مشهور به شمس منشی (۶۸۴- پیش از ۷۷۷ق)، مؤلف فرهنگ صحاح الفرس و دستور الکاتب فی تعیین المراتب پسر اوست. شمس‌الدین محمد؛ پسر هندوشاه نخجوانی در فرهنگ فارسی خود که صحاح‌الفرس نام دارد، از پدرش یاد کرده و نزدیک به سیصد بیت از او، برای توضیح لغات فارسی شاهد مثال آورده است. هم‌چنین در کتاب تجارب السلف ایاتی از وی آورده است (نک: هندوشاه نخجوانی، ۸۵:۱۳۴۴ و ۹۳).

اثر معروف هندوشاه تجارب السلف است که ترجمه فارسی کتاب الفخری یا منیه الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء ابن الطقطقی (۶۶۰-۷۰۱ق) است و در ۷۲۴ به نام اتابک نصرت‌الدین احمد بن یوسف‌شاه تألیف شده است. (نفیسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۴) این کتاب به تصحیح و کوشش عباس اقبال آشتیانی به چاپ رسیده است. اثر دیگر او صحاح العجم یا تحفه العشاق فرهنگی فارسی به ترکی است (نک: دبیرسیاقی، ۲۵۶: ۱۳۶۸).

برخی از پژوهشگران این کتاب را با فرهنگ صحاح الفرس شمس‌الدین محمد نخجوانی؛ پسر هندوشاه یکی دانسته‌اند (نک: حمیدیان، ۱۳۶۱: ۲۸). شاید این گمان نادرست بدین سبب بوده است که تاکنون پژوهندگان از این اثر اطلاعی دقیق نداشته و از وجود صحاح العجم بی‌خبر بوده‌اند و گفته‌های آنان سرچشمه اشتباهات بعدی شده است (از جمله بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، ج ۱۲۴۳: ۳ و همو: گنجینه سخن، ج ۱: ۱۵۴). گفته‌های پژوهشگرانی که از این کتاب یاد کرده و نامی از آن برده‌اند، نیز مبهم و نارسا بوده است (نک: دانشنامه ادب فارسی، ج ۵، مدخل صحاح الفرس).

از متقدمان تنها کسی که درباره صحاح الفرس و صحاح العجم، آگاهی درستی به دست داده، حاجی خلیفه، در کشف الظنون است (حاجی خلیفه، ۱۴۱۰ قمری، ج ۲: ۱۰۷۴). اما از متأخران گویا علامه دهخدا از وجود آثار پدر و پسر آگاهی داشته است، چرا که در این باره می‌نویسد: «لغوی بودن پدر سبب شد که پسر نیز گویی در این میدان بزند و چون پدر صحاح العجم را نوشته او هم صحاح الفرس بنویسد» (بهرام معصومی، ۳۵۵: ۱۳۸۲؛ ذیل مدخل صحاح العجم).

شمس‌الدین محمد نخجوانی در دیباچهٔ صحاح الفرس از دانشمندانی که به گونه‌ای از آثار آن‌ها، برای تألیف اثرش، بهره‌جسته نام برده که از آن شمار پدر خود او است. همچنین از چند فرهنگ و مؤلف آن‌ها یاد کرده است و با این که از اشعار پدرش شاهد آورده، اما از صحاح العجم نامی نبرده است.

هندوشاه نخجوانی بر خلاف پسرش که می‌خواست فرهنگ‌های فارسی زبان‌ها بنویسد، هدف خود از تألیف فرهنگ صحاح العجم را یاری رساندن به نوآموزان زبان فارسی در قفقاز به‌ویژه منطقه جمهوری آذربایجان و نخجوان دانسته است (همان).

صحاح الفرس، چنان که مؤلف در پایان دیباچه آن گفته است، در بردارنده دو هزار و سیصد واژه در بیست و پنج باب و چهارصد و سی و یک فصل است، در حالی که صحاح العجم در بردارنده شش هزار واژه است. در این فرهنگ حروف آخر واژه‌ها باب قرار گرفته و هر باب بر اساس حروف اول و به ترتیب تهجی به فصل‌هایی بخش شده است. بیگدلی؛ چاپ‌کننده این اثر می‌نویسد: «اگر این احتمال که نسخهٔ خطی موجود در شهر غازان جلد دوم همین کتاب باشد درست درآید، تعداد لغات آن جمعاً بالغ بر شانزده هزار می‌شود» (بیگدلی، ۱۳۶۰: ۴۸۰). هم‌چنین، صحاح العجم فرهنگ‌های فارسی به ترکی و بدون شاهد شعری است در صورتی که صحاح الفرس فارسی به فارسی است و مؤلف برای معنی واژه‌ها از اشعار شاعران گوناگون بهره‌جسته است. بر اساس آنچه از نوشته حاجی خلیفه در کشف الظنون بر می‌آید، گویا صحاح العجم در اصل دو جلد بوده است. «لغت‌نامهٔ صحاح العجم عبارت از دو جلد است، قدیم و جدید و نسخهٔ قدیم را مختصر و نسخهٔ جدید را مفصل می‌نامند» (حاجی خلیفه، ۱۴۱۰ قمری، ج ۲: ۱۰۷۴) حاجی این کتاب را به دیرینه و جدید بخش کرده و آن را در دو جلد شناسانده است.

نخستین بار حسن زرینه‌زاده تبریزی در سال ۱۲۸۵ق، این کتاب را در مقاله‌ای کوتاه در روزنامهٔ «باکی» معرفی کرد (نک: مقالات ایران‌شناسی، ج ۱ و ۲: ۱۳۷۸، ص ۵۸۷). با درگذشت وی، غلامحسین بیگدلی، تحقیقات او را پی‌گرفت و سرانجام نسخهٔ عکسی آن را در شهر براتیسلاوا در اسلوواکی، به دست آورد و آن را تصحیح کرد و به چاپ رساند.

صحاح العجم در سه بخش تدوین یافته است:

بخش یکم: واژه‌ها و نام‌های فارسی و ترجمه‌های آن‌ها به ترکی آذربایجانی است و در حدود چهارهزار واژه را دربرگرفته است: ۱- نام‌های فارسی و ترجمه آن‌ها به ترکی آذربایجانی ۲- افعال

مصدوری فارسی و ترجمه آن‌ها به ترکی آذربایجانی با توضیحاتی مختصر و مفید. همچنین مؤلف برای این که نوآموزان قفقاز، واژه‌های فارسی را درست تلفظ کنند، آن‌ها را اعراب‌گذاری کرده که خود از نظر علمی و زبان‌شناسی اهمیتی فراوان دارد؛ چراکه می‌توان تلفظ واژه‌ها و نام‌های فارسی، در سده‌های هفتم و هشتم هجری، را بررسی و ترکیب صوتی (فونتیک) الفاظ را مشخص کرد.

بخش دوم: درباره قواعد دستور زبان فارسی است و به زبان ترکی نوشته شده است اما تمثیل‌ها به زبان فارسی است.

بخش سوم: باز درباره دستور زبان فارسی است و به عربی نوشته شده و در متن و حاشیه‌ها توضیحاتی به ترکی آذربایجانی، و تعریف افعال فارسی با تمثیل‌های فراوان، آورده شده است. افزون بر این، در این بخش مطالبی درباره انواع گوناگون اسم، ریخت‌شناسی، ریشه‌شناسی، واژه‌شناسی و جز آن آمده است.

به گفته حسن زرینه‌زاده نام کامل اثر، «الصحاح العجمیه و صحاح العجم باللسان الفارسی» است (نک: مقالات ایران‌شناسی، ج ۱ و ۲: ۱۳۷۸، ص ۵۸۷). خود هندوشاه در این باره می‌گوید: «این اثر را صحاح العجمیه نام دادم چرا که به اسلوب صحاح العربیه ترتیب یافته است» (بهرام معصومی، ۳۵۵: ۱: ۳۸۲؛ ذیل مدخل صحاح العجم).

هندوشاه نخجوانی در صحاح العجم، افزون بر زبان‌های فارسی و ترکی، از زبان و واژه‌های عربی و پهلوی (فارسی میانه) نیز بهره جسته است. بدین سبب کتاب در بررسی ریشه زبان‌های فارسی، پهلوی و ترکی و سیر تکامل تدریجی این زبان‌ها و شیوه تلفظ آن‌ها از اهمیتی بسیار برخوردار است. مؤلف این اثر را همچون تحفه‌ای به شیفتگان و نوآموزان زبان فارسی در قفقاز پیشکش کرده و بدین جهت نام دیگر اثر خود را تحفه العشاق نهاده است.

در صحاح العجم نمونه‌هایی از نثر زبان آذری متعلق به سده‌های هفتم و هشتم هجری به دست داده شده است که برای تحقیق درباره سیر تاریخی زبان ترکی کنونی آذربایجانی مأخذی کهن به شمار می‌آید. بیگدلی می‌نویسد: «از این اثر برای فراگیری تاریخ تطور و پیشرفت زبان فارسی، درست‌خوانی واژه‌ها، آواشناسی، دستور و نیز تلفظ درست زبان ترکی آذربایجانی می‌توان استفاده کرد و از ارزش علمی و پژوهشی برخوردار است» (بیگدلی، ۱۳۶۰: ۴۸۰). صحاح العجم از روی

نسخهٔ پیش‌گفته به چاپ افست رسیده است (تهران، ۱۳۶۱ش). این اثر همچنین به اهتمام جمیله صادق او و طیبه علسگروا در باکو (۱۹۹۰م) به چاپ رسیده است.

صحاح الفرس از شمس منشی نخجوانی

فرهنگی در واژگان فارسی نوشته شمس‌الدین محمد، مشهور به شمس منشی، فرزند هندوشاه نخجوانی، فرهنگ نویس و منشی نامدار قفقاز در اواسط سده هشتم هجری است. منابع سال تولد او را ۶۸۴ هجری و سال فوتش را پیش از ۷۷۷ قمری دانسته‌اند (ذبیح‌الله صفا، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۳۰-۳).

به گفته مؤلف در دیباچهٔ کتاب، وی تألیف آن را در سال ۷۲۸ قمری به پایان رسانیده و آن را به خواجه غیاث‌الدین محمد (۷۲۸-۷۳۶ق)، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی اتحاف کرده است. کتاب دربردارندهٔ نزدیک به دو هزار و سیصد واژه است که گاه اسامی خاص، صیغه‌های فعل، واژه‌های مرکب و صفت‌های مفعولی نیز آورده شده است. مؤلف کاستی‌ها و اشتباهات لغت فرس اسدی را نقد کرده، اما مانند اسدی توسی، ترتیب واژه‌ها را بر حرف آخر نهاده و حرف اول واژه‌ها را در هر باب در نظر داشته و ترتیب حروف میانهٔ واژه‌ها را لحاظ نکرده است (سیدمحمد دبیرسیاقی، ۱۳۶۸: ۳۶).

این اثر دربردارندهٔ دیباچه‌ای دربارهٔ برخی از فرهنگ‌نویسان پیش از مؤلف، سبب تألیف و وجه تسمیهٔ کتاب و توضیحاتی دربارهٔ برخی از حروف و شرح فهرست باب‌ها و ترتیب الفبایی آن‌ها است.

کتاب در بیست و پنج باب و چهارصد و سی و یک فصل، از الف تا ی، تدوین شده است. هر باب نیز، با توجه به حروف نخستین واژه‌ها، با حرف «آ» آغاز و در حرف «ی» تمام شده است. از آن‌جا که اسدی توسی برای واژگان فرهنگ خود، اشعار شاعرانی همچون فردوسی، عنصری، دقیقی، عسجدی، فرخی، رودکی، کسایی مروزی، شهید بلخی، لیبی و جز آن را شاهد مثال آورده است، شمس منشی نخجوانی نیز، در تألیف صحاح‌الفرس، از آن اشعار و برخی دیگر از شواهد اسدی بهره جسته است (بهرام معصومی، ۳۵۷: ۱۳۸۲؛ ذیل مدخل صحاح العجم).

همچنین از شاعرانی مانند امیر معزی، ادیب صابر ترمذی، مسعود سعد سلمان، حکیم سوزنی، انوری، ظهردین فاریابی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، اثیرالدین اخیسکتی، فریدالدین احوال، مجدالدین همگر، سعدی شیرازی، فخرالدین عراقی و نیز پدرش، هندوشاه نخجوانی، ابیاتی را برای تمثیل و درک درست معنی واژگان کتاب آورده، که در مجموع

از یکصد و چهل شاعر است. چنان‌که پیشتر بیان شد، برخی به اشتباه صحاح الفرس را با صحاح العجم هندوشاه نخجوانی یکی دانسته‌اند. در مقدمه معدودی از فرهنگ‌های کهن از این کتاب یاد شده است که نشان می‌دهد نسخه‌های اندکی از آن وجود داشته و در دسترس چند تن از فرهنگ‌نویسان بوده است.

محمدحسن بهروز، دانشمند افغانستانی می‌گوید که تنها در دو کتاب فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری / مجمع الفرس از این اثر با نام‌های «فرهنگ محمد بن هندوشاه» و «رساله محمد هندوشاه» یاد و از آن استفاده شده است (بهروز، ۱۳۳۵: ۵). همو در این باره می‌گوید: «در گذشته اکثر آثار کتبی به نام مؤلفان آن‌ها مشهور می‌شد، یعنی نام مؤلف به جای نام کتاب نام‌بردار می‌گشت؛ چنان‌که صحاح الفرس به همین شیوه به فرهنگ محمد بن هندوشاه مشهور شده است». این در حالی است که خود مؤلف در پایان کتاب گفته است: «پس از اتمام کتاب، همه را صحاح الفرس نام دادم». (بهرام معصومی، ۱۳۸۲: ۳۵۵؛ ذیل مدخل صحاح العجم). بنابراین، با وجود تصریح مؤلف در خصوص نام کتاب، همه بحث‌ها در این باره بی‌وجه است.

نکته مهم درباره صحاح الفرس این است که این کتاب، نخستین فرهنگ فارسی است که پس از دوره مغولان در ایران تألیف شده و از این جهت فرهنگ‌نویسی دوره پیش از یورش مغولان را با دوره‌های پس از آن پیوند داده است (نک: عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۶۴: ۵۲۷).

این کتاب افزون بر ویژگی‌های زبان‌شناسی، به لحاظ بررسی‌های تاریخی و ادبی و برخی نکات مهم زبان‌شناختی و به‌ویژه حوزه دستور زبان فارسی، از اهمیت فراوان برخوردار است. یکی از وجوه اهمیت تاریخی کتاب نخجوانی این است که در جای‌جای کتاب به اشعار شاعرانی بر می‌خوریم که اندک آگاهی از آن‌ها در تذکره‌ها نیامده است. از آن شمار، بیش از شصت بیت از سروده‌های پدر مؤلف (هندوشاه نخجوانی) است که با اشاره «گفت رحمة الله علیه پدرم» و «پدرم گفت» آورده شده است. شایان ذکر است کتاب ارزشمند صحاح الفرس به اهتمام و تصحیح عبدالعلی طاعتی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۵۵ ش).

قانون قدسی عباسقلی آقا باکی خانوف

عباس‌قلی آقا، مشهور به باکی خانوف و ملقب به قدسی باکویی، فرزند میرزا محمدخان دوم، در سال (۱۷۹۴/۱۲۰۸) در روستای خیله (امیرحاجیان کنونی در نزدیکی باکو) متولد و در روستای قبه در مکه به سال (۱۲۶۴/ق ۱۸۴۷م) درگذشت (اختر رسولی، ۴۳۷: ۱۳۸۲؛ ذیل مدخل قدسی باکویی).

باکی خانوف، شاعر، طنزنویس، مترجم، ادیب و زبان‌شناس و روزنامه‌نگار معروف قفقاز و نویسنده کتاب مشهور گلستان ارم در موضوع تاریخ قفقاز است. پدرش از علمای شیعه بود و پیش از سلطه روسیه از خان‌های باکو و قوبا بود و تا اوایل سده سیزدهم هجری در این نواحی فرمانروایی می‌کرد.

باکی خانوف پیش از نفوذ روسیه در قفقاز، به «باکی‌خانلی» شهرت داشت (عنایت‌الله رضا، ۱۳۸۱: ۲۴۴؛ ذیل مدخل باکی خانوف). او در طی تحصیلات خود، در علوم ادبی و اسلامی، زبان‌های روسی، عربی، ترکی، فارسی، ادبیات کلاسیک و الاهیات مهارت یافت. در ۱۸۲۰م در دستگاه نظامی قفقاز به تحصیل پرداخت و در این سال به خدمت ارتش روسیه درآمد و در ستاد نیروهای روسیه در قفقاز با عنوان مترجم به کار پرداخت. او در همین ایام به ترویج زبان و ادب فارسی در این مناطق همت گمارده بود. مثلاً در قوبا انجمنی ادبی با نام گلستان به راه انداخت و به بررسی آثار فردوسی، خیام، نظامی، خاقانی، مولوی، سعدی و حافظ پرداخت.

چندی در شروان، ارمنستان، داغستان، آناطولی، گرجستان و آذربایجان به سیر و سفر پرداخت. در ۱۸۲۲م در گفت و گوهای صلح روسیه با عثمانی و ایران رایزن و مترجم پاسکویچ، سردار روس (۱۷۸۲-۱۸۵۶م)، بود. در سال‌های ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۹م در جنگ‌های روسیه با ایران و عثمانی و در معاهده ترکمانچای (۱۲۴۳ق) شرکت داشت. در ۱۸۳۳م به روسیه، اوکراین، لهستان و کشورهای حوزه دریای بالتیک سفر کرد. در ۱۲۵۲ قمری به عثمانی رفت و پس از آن حج گزارد. در بازگشت از سفر حج در قبه، از روستاهای نزدیک مکه، در گذشت و پیکرش را در همان جا به خاک سپردند (اختر رسولی، ۴۳۷: ۱۳۸۲؛ ذیل مدخل قدسی باکویی).

یکی از وجوه اهمیت باکی خانوف، اهتمام بلیغ او در رشد و توسعه مباحث دستور زبان فارسی است. بر اساس شواهد و قرائن تاریخی و ادبی، نخستین کتاب مستقل دستور زبان فارسی در جمهوری آذربایجان، توسط باکی خانوف و به نام «**قانون قدسی**» تألیف شده است. علاقه زایدالوصف او به زبان فارسی در این کتاب دستور زبان انعکاس یافته است (جمیله صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۱۵۳).

باکی خانوف دانشی همه‌جانبه داشت و زبان‌شناسی چیره‌دست بود. از این رو همراه با شناخت او به عنوان شاعر، ادیب، فیلسوف، مورخ، جغرافیدان و مبلغ، لازم است که وی را به عنوان زبان‌شناسی با نظراتی عمیق بشناسیم.

تحصیل به زبان فارسی و مسافرت‌های پی در پی باکی خانوف به ایران در زمان جنگ‌های ایران و روس، مشاهدات او را در مورد زبان فارسی ژرف‌تر کرده و برای شناخت آن امکان آفریده است. در نامه‌ای که پاسکوویچ - ایروانسکی؛ فرمانده نیروهای نظامی روسیه در قفقاز در ۳۰ نوامبر ۱۸۳۳ به ک. و نسلرود وزیر خارجه روسیه نوشته، تسلط باکی خانوف به زبان فارسی به طرز ویژه‌ای مورد اشاره قرار گرفته است:

«زمانی که به گرجستان آمدم، قابلیت او را دیدم و به فعالیت او در امور دیپلماتیک اطمینان نمودم. از خدمت عباسقلی آقا در جنگ ایران بسیار راضی‌ام. تسلط او بر زبان فارسی و تلاش خستگی‌ناپذیر او بسیار برای ما خوب بود. می‌توان گفت که تمام مکاتبات ما با ایران به وسیله او انجام می‌شد و از این رو به طور کلی روابط ما با ایران و تمام روند سیاست ایرانی‌ها بر او معلوم بود (جمیله صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۱۵۳).

باکی خانوف در مقدمهٔ قانون قدسی هدف از تألیف آن را چنین توضیح می‌دهد: «من به محض آنکه زبان‌ها و فنون معاصر را فرا گرفتم، از داغستان به گرجستان آمدم و به جرگه صاحب‌منصبان دولت روس در آمدم. بنا به مقتضیات شغلی، صرف و نحو روسی را فرا گرفتم. در تمامی سفرهای فرمانده نظامی این صفحات، یعنی ژنرال فیلد مارشال گراف پاسکوویچ - ایروانسکی به ایران و عثمانی با وی همراه شدم. از این رو با هر طایفه و ملتی نشست و برخاست کردم و دانش افزودم. با وجود کمبود بضاعت، در خود نیرویی حس کردم تا دستوری برای زبان پارسی ترتیب دهم» (باکی خانوف، ۱۳۴۸: ۲).

باکی خانوف در سال‌های اول نویسندگی همراه با اجرای کارهای دیپلماتیک و نظامی، به کار پژوهش در زبان فارسی نیز مشغول بود. او در این باره پس از چاپ دستور زبان فارسی می‌نویسد: «من با آرزوی خدمت به جامعهٔ علمی زبان‌های شرقی در حد امکان و یادگیری آسان زبان فارسی توسط جوانانمان {در قفقاز} دستوری در زبان فارسی ترتیب دادم» (جمیله صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۱۵۳). از مقدمه‌ای که باکی خانوف بر چاپ روسی کتاب دستور زبان قانون قدسی نوشته، معلوم می‌شود که یگانه آرزوی باکی خانوف از نوشتن این اثر، خدمت به هموطنان خود در قفقاز بوده است: «من این کار را برای شهرت نویسندگی انجام ندادم. تنها آرزویم خدمت به هم‌وطنانم بود، چرا که با توجه به ایجاد روابط تجاری روسیه - ایران و گسترش زبان فارسی، فراگیری این زبان برای اهالی قفقاز لازم و حتی ضروری است» (همان: ۱۴۸).

باکی خانوف با مشاهده پرباری زبان فارسی و چشیدن شیرینیِ شهد آن، با عبارات زیر تأسف خود را از این که نتوانسته است اثری کامل در خور حال بنویسد، ابراز می‌کند:

«برای زبان فارسی که از همه زبان‌ها شیرین‌تر است، چنان دستوری نوشته نشده که به کار بیاید. از این رو یادگیری کامل زبان بسیار دشوار است» (باکی خانوف، ۱۳۴۸: ۲). او با تواضع درباره اثر خود می‌نویسد: «برای حقیر این افتخار کافی است که بد یا خوب، این کار مبارک را او آغاز کرد. اگر بعد از او کسانی توانستند بر دستورهای این زبان بیفزایند مرا به خاطر نقصان‌های این اثر سرزنش نکنند، چراکه آغاز هر کاری دشوار است» (همان: ۳). از این عبارات چنین معلوم می‌شود که باکی خانوف نگارش دستور زبان فارسی را وظیفه میهن‌دوستی خود تلقی می‌کرده است.

دستور زبان قانون قدسی باکی خانوف، در سال ۱۸۲۸ در تفلیس به زبان فارسی و در سال ۱۸۴۲ به زبان روسی منتشر شده است (جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷: ۱۴۸). این اثر پس از نگارش همراه با نامه باکی خانوف، در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۲۹ توسط گراف پاسکویچ به تزار فرستاده شد (همان). به گمان نگارندگان، چاپ دستور زبان قانون قدسی، نقش بزرگی در فراگیری زبان فارسی در میان فرهنگ‌دوستان قفقاز ایفا نمود. اهمیت کتاب به حدی بوده که برای سالیان دراز، به عنوان کتاب درسی در مدارس مناطق مختلف قفقاز، تدریس و تحصیل می‌شده است.

وجود نسخه‌های خطی کتاب قانون قدسی همراه با نسخه‌های چاپی آن در انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نشان می‌دهد که نسخه‌های متعدد از این کتاب، در پی استقبال مردمان قفقاز انتشار یافته‌اند.

اهمیت این کتاب در تاریخ زبان‌شناسی فارسی بسیار زیاد است؛ چراکه این اثر آخرین دستاوردهای علمی زبان‌شناسی فارسی در قفقاز را در خود جای داده و چنان‌که بیان شد نخستین دستور زبان مستقل فارسی است که تالیف و منتشر شده است (جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷: ۱۵۳). به نظر ر. سلطانونوف، آ. رادو ویلسکی و م. محمدوا، اثر باکی خانوف در دستور زبان فارسی، نخستین کتاب دستور زبان فارسی در روسیه است.

آ. دمیرچی‌زاده که باکی خانوف را نخستین زبان‌شناس قفقاز می‌داند، چنین نوشته است: «درست است که پس از باکی خانوف برخی لغت‌نامه‌ها نوشته شده‌اند و حتی کتاب‌های زیادی درباره صرف و نحو زبان عربی تالیف شده‌اند، ولی متأسفانه باید بگوییم که نویسندگان آثار نامعلوم مانده و تا امروز شناخته نشده‌اند و یا با دلایل قطعی، قفقازی بودن مؤلفان آن‌ها اثبات نشده است.

بی تردید می‌پذیریم که پیش از باکی‌خانوف تعدادی از لغت‌شناسان و یا عالمان دستور زبان فارسی در قفقاز بوده‌اند. با وجود تمام این دلایل، باکی‌خانوف را نخستین زبان‌شناس قفقاز در حوزه دستور زبان فارسی می‌دانیم» (جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷:۱۴۸).

هم‌چنان که مشاهده می‌شود کسانی که اثر باکی‌خانوف را ارزیابی کرده‌اند او را «نخستین زبان‌شناس در قفقاز» و «نخستین دستورنویس فارسی در روسیه» قلمداد کرده‌اند. به نظر ما نیز، دستور زبان باکی‌خانوف با توجه به حجم مطالب، روش تدوین مباحث دستوری، شرح مسائل و... به عنوان یک اثر مستقل محسوب می‌شود و نخستین کتاب مستقل دستور زبان فارسی است که در قفقاز به چاپ رسیده است.

اورانسکی یکی از محققان و زبان‌شناسان روس، ضمن بحث از نقش دانشمندان قفقاز در پژوهش و آموزش زبان فارسی پیش از انقلاب اکتبر، فعالیت باکی‌خانوف را به طور ویژه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «کتاب دستور زبان فارسی عباسقلی آقا باکی‌خانوف دلیلی بر گسترش و فراگیری زبان فارسی در قفقاز است» (جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷:۱۵۲).

با وجود اهمیت کارهای مهم باکی‌خانوف در حوزه ترویج زبان فارسی در قفقاز به ویژه تلاش‌های علمی او در تالیف دستور زبان فارسی، متأسفانه تاکنون اثری نوشته نشده است که خدمات او به زبان‌شناسی فارسی و دیدگاه‌های او در حوزه دستور زبان فارسی را بررسی تحلیلی نماید. باکی‌خانوف که طبع شعر نیز داشت، در لابه‌لای مباحث دستوری، بیت‌هایی مرتبط با قواعد دستوری در کتاب قانون قدسی آورده است. او خود می‌گوید: «مثال‌های لازم را برای اثبات مطالب به نظم کشیدم تا درک و یادگیری آن آسان باشد» (باکی‌خانوف، ۱۳۴۸:۲).

میرزا عابدین‌اف؛ مؤلف دستور مختصر فارسی

میرزا کاظم بیگ فرزند محمدحسن معروف به عابدین‌اف، در سال ۱۸۴۰م در شهر باکو به دنیا آمد. فعالیت‌های گسترده او در حوزه ترویج زبان فارسی در قفقاز، عمدتاً در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی، مترجمی، شاعری و دستور زبان فارسی بوده و باید او را یکی از پرتلاش‌ترین فارسی‌پژوهان قفقاز دانست.

عابدین‌اف در دهه شصت سده نوزدهم میلادی به سن پترزبورگ کوچید و در بخش آسیایی وزارت خارجه روسیه به مترجمی پرداخت. از سال ۱۸۶۴م در بخش آسیایی انستیتوی زبان‌های

شرقی همان وزارتخانه، زبان فارسی درس می‌داد. آموزگاری عابدین‌اف در آنجا تا پایان عمر ادامه داشت (برای مطالعهٔ بیش‌تر نک: علی اصغر اووا و صادق اووا، ۱۳۷۷: ۱۵۱).

میرزا کاظم بیگ در سال ۱۸۶۷م در سومین کنگرهٔ جهانی خاورشناسان در پترزبورگ یکی از سه مترجم شرکت‌کننده در آن کنگره بود. به نوشته یکی از محققان، در بایگانی وزارت خارجه روسیه، در بخش تدریس زبان‌های شرقی، ترجمه‌هایی از مطالب گوناگون نگه‌داری می‌شود که نشان‌دهندهٔ فعالیت‌های عابدین‌اف در زمینهٔ ترجمه زبان فارسی است (مرتضی رضایی‌منش، ۱۳۸۲: ۳۸۱ ذیل مدخل عابدین‌اف).

عابدین‌اف با اتکا به دانش همه‌جانبهٔ خود با دانشمندان روزگارش در باب مسائل گوناگون همکاری داشت. عابدین‌اف بیش از نیمی از زندگی خود را به تحقیق، تدریس و ترجمهٔ زبان فارسی گذراند. متأسفانه با وجود اهمیت کارهای عابدین‌اف، فعالیت‌های علمی وی بررسی نشده است. یکی از مهم‌ترین خدمات او به جریان زبان فارسی در قفقاز، تألیف کتاب «**دستور مختصر فارسی**» است که از تألیفات درسی او به شمار می‌رود.

ستوان گپنر از دانشجویان عابدین‌اف این اثر را بر اساس جزوه‌های درسی استاد در روزهایی که وی هنوز زنده بود، در بخش آسیایی انستیتوی زبان‌های شرقی تدوین کرد. بر همین اساس، یکی از اشتباهاتی که دربارهٔ این اثر به وجود آمده، این است که برخی آن را به تنظیم‌کننده آن، یعنی همین ستوان گپنر نسبت داده‌اند (جمیله صادق اووا، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

دستور مختصر فارسی در ۱۸۸۸م در پترزبورگ به چاپ رسیده و در نه فصل دربارهٔ آواشناسی و صرف زبان فارسی تدوین شده است. فصل یکم در باب آواشناسی، املا و الفبای فارسی است. مؤلف تفاوت‌ها و اشتراکات حروف الفبای فارسی و عربی را به بحث گذاشته است. در این فصل، او هم‌چنان که توضیحاتی در باب آواشناسی فارسی ارائه می‌دهد، گاهی نیز آواشناسی فارسی را با آواشناسی زبان‌هایی چون روسی، فرانسوی و انگلیسی مقایسه می‌کند. فصل دوم، مانند برخی دستور زبان‌های سنتی عرب، بحث دربارهٔ اجزای جمله را با فعل آغاز می‌کند و فعل‌ها را به سه نوع تقسیم می‌کند. در فصل سوم، مؤلف از ضمایر و تقسیمات هشت‌گانه آن صحبت می‌کند. فصل چهارم دربارهٔ حروف اضافه است و فصل پنجم به اسم‌ها اختصاص دارد. در فصل ششم، مؤلف از صفت‌ها و تقسیمات دوگانهٔ آن، صفت‌های ساده و صفت‌های ساختگی، بحث کرده است. فصل هفتم کتاب عابدین‌اف به قیدها، اسم‌ها و ضمایر می‌پردازد و فصل هشتم سخنی دربارهٔ ربط‌ها و انواع دهگانهٔ آن

است. فصل نهم و آخر دستور مختصر فارسی به اعداد، عدد کسر و عدد درست اختصاص یافته است (برای تفصیل بیش تر: جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷: ۲۱۰ و شعر دوست، ۱۳۷۴: ۶۳).

میرزا عبدالله غفاراف و مطالعات دستور زبان شناختی

میرزا عبدالله غفاراف، خاورشناس، زبان شناس، مدرّس، فارسی پژوه و مترجم نامدار قفقاز در سده های نوزدهم و بیستم میلادی است. برخی از محققان، تبار و اصل او را از تبریز دانسته اند (مرتضی رضایی منش، ۱۳۸۲: ۴۰۳ ذیل مدخل غفاراف). او در جوانی به روسیه رفت و در انستیتوی زبان های شرقی لازارف به تحصیل پرداخت. افزون بر آشنایی کامل با زبان های عربی، فارسی، ترکی عثمانی، ازبکی و ترکی آذربایجانی، زبان های روسی، فرانسوی و انگلیسی را نیز به خوبی می دانست.

غفاراف در سال ۱۹۰۱ میلادی در انستیتوی زبان های شرقی لازارف معلم زبان های فارسی و ترکی آذری شد. در مجموعه آثار شرق شناسی که در ۱۸۹۹ در انستیتوی زبان های شرقی لازارف به چاپ می رسید، در کنار نام مؤلفانی چون و.ف. میلر، گوردلوسکی و آ.ا. کریمسکی که آثار خود را غالباً در این مجموعه به چاپ می رساندند، به نام او نیز بسیار برمی خوریم (جمیله صادق اوا، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

غفاراف مؤلف چند اثر باارزش در زمینه های مختلف خاورشناسی است که از آن جمله می توان به فرهنگ فارسی - روسی در دو جلد و منتخبات آثار فارسی اشاره کرد. ف.ا. کورش که به سبب تسلط و چیرگی به زبان های خاوری، «دانشکده سیار زبان های شرقی» لقب گرفته، در مقدمه ای که بر جلد نخست این فرهنگ (۱۹۱۴م) نوشته آن را در روسیه بی بدیل و باارزش خوانده است. او با برشمردن نقایص فرهنگ های پیشین، می نویسد: «هدف از نوشتن این مقدمه مرور و نقد فرهنگ های فارسی که در اروپا نوشته شده اند نیست. گذشته از ارزش ها و کاستی های آن ها، شمارشان چندان اندک است که یک اروپایی، به هنگام خواندن متون بزرگ و کمابیش دشوار، یا باید تمام این فرهنگ ها، از جمله فرهنگ های عربی - فارسی و فرهنگ انجمن آرای رضاقلی خان هدایت (۱۲۸۸ق) را که روی هم رفته گسترده و مرتب است، ولی چندان هم مفید نیست، از نظر بگذراند یا از خیر فهم دقیق واژه بگذرد» (مرتضی رضایی منش، ۱۳۸۲: ۴۰۳ ذیل مدخل غفاراف).

کورش در ادامه از آسان شدن کار خوانندگان به سبب تلاش جدی غفاراف در تدوین این فرهنگ فارسی و معرفی وی چنین یاد می کند: «غفاراف، معلم زبان های آذربایجانی، فارسی و سارتی

[زبان‌های ایرانی تباران ساکن آسیای میانه] در انستیتوی زبان‌های شرقی لازارف کسی است که زبان-های عربی و عثمانی و از زبان‌های اروپایی، روسی، فرانسه و انگلیسی را خوب و کامل فرا گرفته است. او، یعنی غفاراف تبریزی تبار، ناهماهنگی و نارسایی فرهنگ‌نویسی فارسی را به تجربه دریافته و در حد امکان بر اساس مطالعه گسترده متون فارسی و آشنایی مستقیم با زبان گفتار فارسی، نه بر اساس و روش اسلاف آسیایی و اروپایی خود، بر آن شده تا این فرهنگ حجیم فارسی-روسی را تألیف کند. وی به هنگام مرتب کردن این اثر، از ادبیات کهن ایرانی بهره برده، فرهنگ‌های تألیف اروپاییان را از نظر گذرانده، کلمات و اصطلاحات به کار رفته در کتاب‌ها و نشریه‌های سده نوزدهم و بیستم را گرد آورده و تمامی واژه‌هایی را که خود و دوستانش می‌دانستند، یادداشت کرده است» (جمیله صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۲۱۷). کورش می‌افزاید که این اثر دشوار تا آخرین لحظات تنظیم در دست بررسی و افزون و کاست بوده و تمامی نداشت.

منتخبات دو جلدی میرزا عبدالله غفاراف، زمان درازی در مدارس در قفقاز که در آن‌ها زبان فارسی را آموزش می‌دادند، بهترین کتاب درسی به شمار می‌آید؛ چنان‌که کورش برای تدریس فارسی علمی از این اثر استفاده می‌کرد (همان: ۲۱۶).

او عضو پیوسته کمیسیون شرقی جمعیت باستان‌شناسان روسیه در بخش مسکو بود و در نشست‌ها و گفت‌وگوهای این جمعیت فعالانه شرکت داشت. از آن‌جا که به زبان‌های شرقی کاملاً وارد بود، همیشه به کمیسیون شرقی کمک می‌رساند. هرچند خود درباره دستور زبان فارسی به‌طور مستقل کتاب ننوشت، اما در آموزش و رشد دیگر زمینه‌های زبان‌شناسی و دستورشناختی فارسی با نگارش فرهنگ منتخبات خود، هم‌چنین تدریس این زبان به علاقه‌مندان، سهم فراوانی در ترویج ایرانیت در قفقاز داشته است.

بخشی از نوشته‌های غفاراف درباره مطالعات هند و ایرانی و آسیایی است. بررسی‌هایی درباره آواشناسی و زبان و لهجه‌های گرجی و زبان‌شناسی همگانی (نظریه آواها، مسائل مربوط به همنشینی واجی و آواشناسی تجربی) دارد. وی کتاب‌هایی نیز برای دانش‌آموزان دوره دبیرستان به منظور آموزش دستور زبان فارسی نوشته است.

ملا عبد السلام آخوندزاده؛ مؤلف قواعد مختصر زبان فارسی

ملا عبد السلام آخوندزاده از فارسی‌پژوهان معروف قفقاز در سده نوزدهم میلادی است. از جزئیات زندگی او جز این آگاهی به دست نیامده که ابتدا معلم الاهیات دانشسرای تربیت معلم شهر گوری در قفقاز بود و سپس شیخ الاسلام قفقاز جنوبی شد (شعر دوست، ۱۳۷۴: ۶۵ و ۱۳۰). مهم‌ترین دغدغه ذهنی ملا عبد السلام آموزش زبان فارسی در قفقاز بود و برای آسان کردن کار تدریس به نگارش کتابهای درسی می‌پرداخت. مهم‌ترین اثر ملا در حوزه دستور زبان فارسی، کتاب ارزشمند مفتاح لسان فارسی یا قواعد مختصر زبان فارسی برای مبتدیان است که آن را در چاپخانه‌ای در شهر تفلیس به سال ۱۳۰۹ ق / ۱۸۹۰ م منتشر نموده است (مرتضی رضایی‌منش، ۱۳۸۲: ۵) ذیل مدخل آخوندزاده).

ملا عبد السلام این کتاب دستور زبان را به روشی کهن و با نگاه به دستور زبان عربی نوشته شده است. همچنان که دستور زبان سنتی زبان عربی اجزای جمله را سه بخش می‌کند، مؤلف مفتاح لسان فارسی نیز کتابش را در سه باب نوشته است: ۱- باب اسم که در ده فصل تنظیم شده است، ۲- باب فعل که مفصل‌ترین باب کتاب است و ۳- باب ظروف و ادات.

ملا عبد السلام برای فهماندن مطالب کتابش بیش‌تر مثال‌هایش را از کتاب‌های دینی برگزیده است (جمیله صادق‌اوا، ۱۳۸۷: ۱۳۰)؛ اگرچه اثر او در حوزه دستور زبان فارسی به زبان و روش کهن نوشته شده، لکن این کتاب در شناخت موقعیت و جایگاه دستور زبان فارسی در قفقاز به‌ویژه اواخر سده نوزدهم میلادی حائز اهمیت است.

نتیجه‌گیری

نگارندگان در این مقاله به طور مختصر و با رعایت ایجاز، تنها به ذکر نمونه‌هایی از تاریخ تالیف کتابهای لغت و دستور زبان فارسی در قفقاز با رویکرد ویژه به جمهوری آذربایجان کنونی پرداختند. مستندات ارائه شده در این مقاله و نگاهی کوتاه به سیر تاریخی تدوین و تالیف این کتاب‌ها نشان می‌دهد که پیشگامان تالیف کتاب‌های فرهنگ لغات و دستور زبان فارسی، نویسندگان قفقاز بوده‌اند. در تاریخ تدوین کتاب‌های دستور زبان، سرزمین‌های قفقاز نقش بسیار مهمی دارند. در این نواحی، در سده‌های اخیر و به‌ویژه در دوران نزدیک به ما، جریان شعر و ادب فارسی و سلسله فارسی‌پژوهان آذربایجان، ادامه داشته است. در این میان می‌توان از کسانی چون آقابابا ظهوری (مدرس دستور زبان فارسی در اوایل سده سیزدهم هجری در باکو، ولی‌بیگ‌اف (نویسنده کتاب

اصول جدید فارسی)، محسن ابراهیم‌اف (مؤلف کتاب مهم دستور فارسی در باکو) و نقیّه شریفه خانم (مؤلف کتاب **لغت فارسیه**) و تنی چند از مدرسان دستور زبان فارسی در جمهوری آذربایجان نام برد.

با وجود این شور و شوق در میان اهل علم و محققان و زبان پژوهان، باید گفت در سرزمین‌های قفقازی ایران به‌ویژه در جمهوری آذربایجان، در میان سردمداران حکومتی، سه جریان مبتنی بر ایران‌ستیزی، روند آموزش و تألیف کتاب‌های فارسی و دستور زبان فارسی را تحت‌الشعاع قرار داده است.

نخستین جریان ایران‌زدایی در قفقاز، در پی انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمانچای واقع شد که به جدایی هفده شهر قفقازی از خاک ایران انجامید. با استیلای روسیه تزاری، سران این کشور، نهضت زدودن آثار فارسی و فرهنگ ایرانی را در قفقاز آغاز کردند و با تألیف کتاب‌های دستور زبان فارسی به مقابله برخاستند.

جریان دوم با تسلط رژیم کمونیستی شوروی بر مناطق قفقاز آغاز گردید. جالب است بدانیم از سال ۱۹۲۸ تا آغاز جنگ جهانی دوم هیچ کتابی در زمینه آموزش فارسی در مدارس سرزمین‌های قفقازی تألیف نشده است.

موج سوم ایران‌ستیزی پس از فروپاشی شوروی، در کشور جمهوری آذربایجان، تداوم یافته است.

البته با وجود این تحركات ایران‌ستیزانه، اینک جریان فرهنگ ناب اسلام و ایران - اگرچه در میان قارقار کلاغان - کعبه آمال صاحب‌دلان و دوستداران شعر فارسی و اندیشه ایرانی است. هم‌اکنون در هوای گرگ و میش سحرگاهان گنجه و بادکوبه و شروان، پژواک صدای پرخروش کبوتری را می‌شنویم که بالحن عبرت‌آموز، از زبان نظامی گنجه‌ای، خطاب به کبک دری، سرانجام روزگار هویت‌سازان را یادآور می‌شود که:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| به یاد آور ای تازه کبک دری | که چون بر سر خاک من بگذری |
| گیا بینی از خاکم انگیخته | سربین سوده پایین فرو ریخته |
| همه خاک فرش مرا بُرده باد | نکرده ز من هیچ هم عهد یاد |
| نهی دست بر شوشه خاک من | به یاد آری از گوهر پاک من |
| فشانی تو برمن سرشکی ز دور | فشانم من از آسمان بر تو نور |

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| دعای تو بر هرچه دارد شتاب | من آمین کنم تا شود مستجاب |
| درودم رسانی رسانم درود | بیای بیایم ز گنبد فرود |
| مرا زنده پندار چون خویشتن | من آیم به جان گر تو آیی به تن |
| مدان خالی از هم‌نشینی مرا | که بینم تو را گر بینی مرا |
| لب از خفته‌ای چند خامش مکن | فروختگان را فرامش مکن |

منابع و مأخذ

- ۱) نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی، تهران، کتابفروشی فروغی.
- ۲) شعردوست، علی اصغر (۱۳۷۴)، آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳) هادی، حسن (۱۳۷۸)، تاریخ شروان، (در کتاب ساغری در میان سنگستان به اهتمام جمشید علیزاده)، تهران، نشر مرکز.
- ۴) شروانی، جمال‌الدین خلیل (۱۳۶۶)، نزهه المجالس، با مقدمه و تصحیحات دکتر محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات زوار.
- ۵) انوشه، حسن (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، مقدمه حسن انوشه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۶) فرهنگنامه ادب فارسی (۱۳۷۶): ذیل مدخل دستورنامه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۷) رشنوزاده، بابک (۱۳۸۳)، مدخل دسترنویسی، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۶، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۸) صفا ذبیح‌الله (۱۳۷۰)، گنجینه سخن، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- ۹) صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱)، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، انتشارات فردوسی، دوره ۵ جلدی.
- ۱۰) اختر رسولی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل حبیبش، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۱) عزیز دولت‌آبادی (۱۳۷۰)، سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- ۱۲) سعید حمیدیان (۱۳۶۱)، صحاح العجم، فرهنگی فارسی به ترکی منسوب به هندوشاه - سال سوم - شماره اول - آذر و دی ماه ۱۳۶۱ - ص ۲۸.
- ۱۳) بهرام معصومی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل صحاح الفرس، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۴) فرهنگ فارسی عمید (۱۳۷۵)، حسن عمید، دوره سه جلدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- ۱۵) طاهری خسروشاهی، محمد (۱۳۹۵)، وحید تبریزی؛ سخنوری گمنام از سده دهم هجری، یادنامه دکتر حسن انوری، انتشارات سخن.
- ۱۶) جمیله صادق اوا (۱۳۷۷)، تحقیقات دانشمندان آذربایجان درباره زبان فارسی، ترجمه عباس ممی‌زاده، تهران، الهدی.
- ۱۷) جمیله صادق اوا (۱۳۸۷)، پارسی‌پژوهان آذربایجان، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸) عطاملک جوینی (۱۳۶۷)، تاریخ جهانگشای جوینی، انتشارات بامداد، تهران.

۱۸۴ زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز، سال ۷۴، شماره ۲۴۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۵۵-۱۸۵

- ۱۹) اختر رسولی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل هندوشاه نخجوانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۰) سیدمحمد دبیرسیاقی (۱۳۶۸)، فرهنگنامه‌های فارسی و فرهنگ گونه‌ها، انتشارات اسپرک.
- ۲۱) حاجی خلیفه (۱۴۱۰قمری)، کشف الظنون، ج ۲، بیروت، دارالفکر.
- ۲۲) بهرام معصومی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل صحاح العجم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۳) بیگدلی، غلامحسین (۱۳۶۰)، مقاله صحاح العجم یا تحفه العشاق - مجله آینده - سال هفتم - شماره ۶ - شهریور.
- ۲۴) محمدزاده، حسین (۱۳۷۸)، مقالات ایران‌شناسی، ج ۱ و ۲، انتشارات تازه‌ها، تهران.
- ۲۵) بهروز، محمدحسین (۱۳۳۵)، صحاح الفرس؛ فرهنگ محمدبن هندوشاه، مجله آریانا، شماره ۲.
- ۲۶) اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۴)، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۷) اختر رسولی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل قدسی باکویی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۸) رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۱)، دائره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ذیل مدخل باکی خانوف، تهران، انتشارات مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۹) باکی خانوف، عباسقلی آقا (۱۳۴۸)، زبان فارسی با اشتقاق و اعلال، تفلیس.
- ۳۰) رضایی منش، مرتضی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل عابدین اف، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۱) رضایی منش، مرتضی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل غفار اف، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۲) رضایی منش، مرتضی (۱۳۸۲)، دانشنامه زبان و ادب فارسی، جلد پنجم، ذیل مدخل آخوندزاده، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳۳) دهخدا (۱۳۷۵)، لغت‌نامه، ذیل لغت اسدی توسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۴) نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، دوره دو جلدی، انتشارات فروغی، تهران.
- ۳۵) و. و. بارتولد (۱۳۵۱)، خاورشناسی در اروپا و روسیه، ترجمه حمزه سردادور، ابن سینا، تهران.
- ۳۶) تربیت، محمدعلی (۱۳۷۸)، دانشمندان آذربایجان، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

- ۳۷) امین ریاحی، محمد (۱۳۶۰)، تفلیسی، پیشاهنگ فرهنگ فارسی نویسی، مجله آینده، سال هفتم، شماره هشتم، ص ۶۲۲.
- ۳۸) طاهر، غلامرضا (۱۳۵۵)، چند لغت موجود در قانون ادب، مجموعه سخنرانی‌های هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی، به اهتمام محمدرسول دریاگشت، ج ۲، انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- ۳۹) تفلیسی، حبیب (۱۳۵۰)، قانون ادب، به اهتمام غلامرضا طاهر، دوره سه جلدی، بنیاد موقوفات افشار.
- ۴۰) مجله یغما (۱۳۵۱)، معرفی کتاب قانون ادب (بی‌نام نویسنده)، سال ۲۵، شماره ۲۸۶، تیر ماه، ص ۲۴۳.
- ۴۱) ایروانی، عبدالکریم، (۱۳۶۲ق)، قواعد صرف و نحو زبان فارسی، بی‌نا، تبریز.
- ۴۲) آغابزرگ تهرانی، (۱۴۰۳ق)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دوره ۲۶ جلدی، دارالاضواء، بیروت.